

دنباله پاورقی ۵۵

از ابتدای زمامداری مصدق در تاریخ هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، عمال دربار و کسانی که با دولت او سر مدارا نداشتند، انواع توطئه‌ها را، به اشکال مختلف، علیه او صورت می‌دادند. از آن جمله قضیه مضروب نمودن امام جمعه تهران، سید حسن امامی می‌باشد. سید حسن امامی (استاد حقوق مدنی دانشگاه حقوق بود. از افراد استثنائی بود که به قول معروف هم آب رودخانه سن را خورده و هم آب فرات را. هم در فرانسه تحصیل کرده بود و هم در نجف. هم عربی می‌دانست و هم به زبان فرانسه مسلط بود) خاطرات سیاسی - مصور رحمانی - ص ۲۷۱. (ضمناً همسر دکتر مصدق خاتم ضیاءالسلطنه، عمه وی می‌شد. از کارگردانان اصلی روی کار آمدن قوام السلطنه در سی تیر سال ۱۳۳۱ بود). دکتر مصدق در محکمه تجدید نظر نظامی - صفحات ۳۷۰ و ۳۷۱.

ماجرای مضروب نمودن وی که در تاریخ، سی ام مرداد ماه سال ۱۳۲۹ توسط شخص به نام نبی‌الله اکبری که با چاقو صورت گرفت روی اعصاب چشم وی اثر گذارد و علیرغم معالجات در قیافه وی اثر کج و کولگی گذارده بود. ضارب پس از حادثه دستگیر شد. اما از آنجا که دربار همواره در پی مسئله سازی پیرامون شخصیت دکتر مصدق بود، شخصی به نام سرهنگ محمد عنی هوشیار، ضارب، نبی‌الله اکبری را وادار نمود تا این حادثه را تحریک دکتر مصدق وانمود کند. این ماجرا دقیقاً جهت مخدوش نمودن چهره سیاسی مصدق در آستانه سفر او به دادگاه لاهه در تیرماه سال ۱۳۳۰ جهت احقاق حقوق حقه ملت ایران از شرکت نفت ایران و انگلیس صورت گرفت. ماجرا در سال ۱۳۲۹ صورت گرفت، اما ضارب در سال ۱۳۳۰ اعتراف نمود که من امام جمعه را به تحریک دکتر مصدق مضروب نمودم! در دادگاه، دادستان ارتش، حسین آرموده برای آنکه دکتر مصدق را کاملاً مقهور خود و دادگاه نماید به او انواع و اقسام نهمت‌ها و برچسب‌ها می‌زد، از آن جمله قضیه مطلا نمودن سه هزار شاهی سفید در زمان مظفرالدینشاه از جانب دکتر مصدق و هم چنین مضروب نمودن امام جمعه در زمان محمدرضا پهلوی. آرموده که به گفته لسان‌سیهر استناد نموده و از در دفاع از مظفرالدینشاه درآمده و می‌گوید: (این مرد که همه کس را جاسوس و اجنبی پرست می‌خواند، منابع موثق درباره اش می‌گویند به سابقه خدمت در دربار سلاطین قاجاریه متصدی مقام دیوان استیفاء گردید و به علت جعل فرمان از طرف شاه وقت مورد غضب قرار گرفت و قرار شد دست او را به کیفر عمل قطع کنند. ولی به وساطت مرحوم سید علی اکبر تفرشی که از اجله علمای وقت بود به این اکتفا شد که در کشیکخانه چند ضربه شلاق به او بزنند تا دیگر به ولینعمت خود خیانت نکند. مصدق در محکمه نظامی - ص ۷۰۸. دکتر مصدق در پاسخ گفت، من در مقابل ملک خالصه ای که مظفرالدینشاه به من داد و می‌بایست ۳۰۰۰ تومان پول بدهم شاهی سفید را مطلا کردم و تحویل خزانه دولت دادم، ملک کجاست؟ قریه فار پوزآباد در ساوجبلاغ تهران، این ملک را خود و خانم مالک بودیم که به فرزندان خود بخشیده‌ایم، این ملک را مظفرالدینشاه به پسر خود عضدالسلطان داده و آنجا را متصرف بود و من از او به ۵۵ هزار تومان خریدم، این زمینی که فعلاً بیمارستان رضائیور (نیش شمال غربی خیابان قوام السلطنه و نادری) است پنج هزار ذرع، چهار هزار ذرع خانه‌های موروثی بوده و به ۴۰ هزار تومان و ۱۵ هزار تومان قیمت شد

حالا ۴۵ سال، ۴۶ سال است مالکم. به من همچو نسبی دادند. دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی - ص ۳۷۲.

دکتر مصدق در پاسخ به تهمت مفزوب نمودن امام جمعه که تحریک او قلمداد کرده بودند گفت: چیزی که این مجملات را به یک مبدا منتهی می‌کند این است که وقتی با هیئت نمایندگی ایران وارد لاهه شدید، خبری از ایران در آنجا منتشر شد که ضارب امام جمعه تهران در دادسرا اقرار نموده که دکتر مصدق مبلغی برای ارتکاب جرم به او داده. حال باید دید که دستگاه شهربانی و دادستان، وقتی که خود اینجانب متصدی کار بوده‌ام چقدر برخلاف مصالح مملکت کار کرده‌اند که ضارب مقارن ورود هیئت نمایندگی ایران چنین اقراری بکنند و از انتشار آن به اعضای دیوان بین‌المللی دیوان دادگستری بفهمانند که آن کس که در رأس نمایندگی ایران به لاهه رفته کسی است که مجرم است و دفاع او از حقوق ملت ایران ارج و ارزش ندارد. مصدق در محکمه نظامی - صفحه ۷۰۹.

دکتر مصدق برای نقش بر آب نمودن توطئه آرموده عین نامه نبی الله اکبری ضارب امام جمعه را که برای دکتر مصدق ارسال داشته بود، تسلیم دادگاه کرد که ذیلاً می‌آید.

به تاریخ ۱۰/۱۰/۱۳۳۲

جناب آقای دکتر محمد مصدق

چون جنابعالی درسی امین جلسه دادگاه فوق‌العاده نظامی به تاریخ دوشنبه ۲۳ آذر ماه ۱۳۳۲ بیاناتی در مورد اظهارات خلاف واقع اینجانب ایراد فرموده بودید لازم دانستم که بدین وسیله حقیقت امر را به اطلاع جنابعالی برسانم. وکیل مدافع اینجانب سرهنگ بازنشسته هوشیار در جریان دادرسی به من اظهار داشت که محکومیت تو در این دادگاه حتمی است، ولی تنها راه نجات تو این است که عمل خود را ناشی از تحریک جناب آقای دکتر محمد مصدق وانمود کنی، وکیل مدافع اضافه نمود که تنها دخالت آقای دکتر محمد مصدق کافی نیست، بلکه لازم است حضرت آیت‌الله کاشانی و جناب آقای دکتر بقائی و جناب آقای شمس‌الدین قنات‌آبادی را هم با این عمل مربوط نمایند، جریان خلاف حقیقتی هم به من یاد داد و گفت در عرض پس از محکومیت به توقول می‌دهم که حتماً شامل عفو ملوکانه قرار گرفته و آزادخواهی شد. در اثر وسوسه این مرد، من پا روی حقیقت گذاشته و آن اتهامات خلاف واقع را در دادگاه به جنابعالی و سایر آقایان نسبت دادم. اکنون که در اثر گذشت زمان، وجدان خفته‌ام بیدار شده و ناراحتی وجدانی به شدت عذابم می‌دهد، بدینوسیله به خطای خود اعتراف، و از این اتهام ناروانی که به شما و سایرین نسبت داده‌ام پوزش می‌طلبم. ضمناً خواطر مبارک را مستحضر می‌دارد که حاضرم مطالب فوق را در هر مرجع صلاحیت داری با کمال صراحت اظهار و تأیید نمایم.

زندادان قصر، نبی الله فرزند عزیزالله، شهرت اکبری

(دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدید نظر نظامی - چاپ اول - صفحه ۳۸۱)

سرهنگ بازنشسته محمد علی هوشیار این ادعای نبی الله اکبری را تکذیب نمود و به دادگاه تجدید نظر ارسال داشت و از او رفع اتهام شد. آرموده از دادگاه تقاضا کرد که در صورت اقتضا برای اعاده حیثیت افسر مزبور دکتر مصدق را وادار به توضیح کنند. که شادروان دکتر مصدق در جلسه می‌ام توضیحات بالا را داد.

سه‌شنبه سی و یکم مرداد ماه: صبح خیلی زود در منزل، آقای نخست‌وزیر را ملاقات کردم. راجع به کارهای خودش و زحمتی که متحمل است و قراردادی که می‌خواهد با روسها ببندد و قول داده‌اند که ترتیبی در کار طلاها بدهند، مذاکره کرد، نسبت به سردار فاخر زیاد اظهار افسردگی نمود. امروز هم صحبت ضربه امام [جمعه] بود.

چهارشنبه اول شهریور ماه بیست و نه: این روزها عده بند (ج) جداً مشغول فعالیت هستند که لغو کنند. مردم هم مخالف بند جیمی‌ها هستند.

پنجشنبه دوم شهریور ماه: اوضاع بهمان حال است، من هم رفتم به کارهای شخصی رسیدگی کردم. عصر هم ملک منصور با طیاره وارد شد.

جمعه سوم شهریور ماه: صبح منزل بودم. عده‌ای آمدند منجمه دیوان‌بیگی، افخمی، بوشهری، تمام صحبت راجع به وضع مملکت و بعد تحریکات از طرف شخص شاه می‌شود و مردم دیگر فهمیده‌اند و این عمل بزرگترین بدبختی برای مملکت است و چاره هم نیست و چه باید کرد. حقیقتاً هم از این عملیات شاه نگرانند.

شنبه چهارم شهریور ماه: در منزل شهری عده‌ای آمدند. آقای سردار فاخر را ملاقات کردم. عجلتاً کارها بهمان حال است. ملک منصور دیدنی از مستر لافور همه کاره سفارت انگلیس کرده بود و اناشاه نظامی [کلنل دن]، مذاکرات زیادی کرده بودند راجع به وضع مملکت و عملیات روسها، و زیاد اظهار تمایل کرده بودند که مناسبات شاه با ایلات خوبتر شود بهتر است و باید به نخست‌وزیر کمک کرد. و در ضمن اظهار داشته بودند اگر شاه با یک پیشخدمت بیاید به خانه شما آیا حاضرید اصلاح نمایند و همکاری کنید؟ ملک منصور جواب داده بود: ما نظری نداریم، مقام شاه محترم است، ما حالا هم حاضریم. با این وضع دنیا و مملکت بهیچوجه حاضر نیستیم کاری برخلاف شود ولی شاه سوءظن دارد تحریک می‌نماید نمی‌گذارد. ما چه حرفی داریم. غروب هم مستر (کینگ) یکی از عمال بسیار مهم نفت جنوب آمد برای چای. شام هم همین‌جا بود. صحبت از هر قبیل زیاد بود، راجع به قرارداد نفت اظهار کرد غیرممکن است از این مبلغ که گفته‌ایم یک دینار بیشتر بدهیم. نخست‌وزیر در مکانی اظهار داشته من قرارداد بهتری خواهم بست. این کار را ما نمی‌کنیم، ما قراردادی قبلاً بسته‌ایم حالا هم خواستیم کمکی به ملت ایران بکنیم. وقتی نخواستند مانعی ندارد، ما هم می‌رویم خانه‌مان و کاری نداریم.

یکشنبه پنجم شهریور ماه: ۵۶

دوشنبه ششم شهریور ماه: غروب برای شام منزل یاور حسین خان پناه ایزدی میهمان بودیم. ساعت نه رفته تا آقای رزم آرا نخست وزیر، سردار فاخر حکمت رئیس مجلس، سهام السلطان نائب رئیس سنا و تقریباً بیست نفر از سناتورها و وکلاء بودند صحبت متفرقه و تفریح بود، شام صرف شد بعد با آقای نخست وزیر راجع بکار جناب آقای علی هیئت دادستان سابق مذاکره کردم. قولی داد که شغلی تعیین کند یا سناتور شاه بشود. ولی اظهار داشت شاه مخالف است.

سه شنبه هفتم شهریور ماه: صبح ساعت پنج با بچه ها حرکت کرده نهار در نزدیک (دلجان) خورده عصر آمدیم به (حاجی آباد)، باد^{۵۷} شدیدی می آید، استراحت کردیم و شب هم آنجا بودیم.

چهارشنبه هشتم شهریور ماه: صبح حرکت کرده در (شهرضا) مختصر توقفی کرده با آقای علیرضاخان کیان تعارفاتی به جا آورده دیگر جائی توقف نکردیم. نیم ساعت بعد از ظهر در (باغ مورد) آمدیم به ایل منزل ملک منصورخان. تا خسروخان رفته است به (کوه گردو) شکار، من هم مختصر غذایی خورده رفتم بالای احشام شکار کبک، هفده کبک زدم برگشتم منزل، تا ملک منصورخان هم آمده است، صبح ملک منصورخان با محمد حسین خان با طیاره از طهران حرکت کرده آمده اند اصفهان، با ماشین آمده اند آباد، محمد حسین خان رفته است شیراز، ملک منصورخان آمده احشام.

پنجشنبه نهم شهریور ماه: صبح بچه ها با ماشین حرکت کردند برای فیروزآباد. احشام آمد به (ساریاتان)، من هم با پنج، شش سوار رفتم به (آلمالو) شکار کبک. امسال کبک نسبتاً خیلی کم است سی و پنج کبک زدم و مقداری هم اطرافها زدند شب را آدمم به (چاوش).

جمعه دهم شهریور ماه: صبح چند آهو دیده شد، یکی هم من زدم. در (شادکام)، رفتم احشام. خسرو هم آمد شکار زیادی زده بودند.

شنبه یازدهم شهریور ماه: رفتم به (کوشک زر)، در راه سوارها تقریباً سی آهو زدند، همان عصر خود من و ملک منصور و خسرو جلوتر آمدیم به (دُمه دُمه ها) برای تهیه

۵۶. خاطرات روز فوق نوشته نشده.

۵۷. اصل - و باد.

جا و ترتیب چادرها. و چند کبک هم زدیم. چهار کبک من زدم.

یکشنبه دوازدهم شهریور ماه: مشغول ترتیب چادر و وضع زدن آنها بودند و عده زیادی از ایلات آمدند برای دیدنی.

دوشنبه سیزدهم شهریور ماه: صبح محمد حسین خان با مستر دوگلاس^{۵۸} از شیراز حرکت کردند. ملک منصور هم رفت به خانه عطاخان کلاتر کردشول، در آنجا پذیرائی مفصلی کردند. و ساعت شش بعد از ظهر مستر دوگلاس و مستر گیلبرت و کاظمی و شهبازی مترجم آقایان و سرهنگ حسین خان شیوانی و سروان حجت از طرف دولت برای احترام یا مراقبت آمدند و تعارفات معمولی و صرف شام ختم شد.

سه‌شنبه چهاردهم شهریور ماه: صبح آقایان مقداری عکس برداری کردند. بغد بختاً داخل خانه ایلات شدند و تعجب کردند که تمام اینها دارای غذا و لباس نو و قیافه باش‌هستند^{۵۹}. اظهار داشتند در سایر نقاط ایران این قسم ندیده‌ایم. این روز و شب هم گذشت.

چهارشنبه پانزدهم شهریور ماه: پس از مقداری گردش، صحبت متفرقه شد. مستر دوگلاس در ضمن صحبت اظهار داشت: یک روز میهمان والا حضرت اشرف خواهر شاه بودم. شاه هم تشریف داشت. در چمن می‌خواستیم ناهار بخوریم. قبلاً من اظهار داشتم: وضع آذربایجان بد است و اهالی گرسنه هستند. خواهر شاه مقداری از چمن کند و علف سبز را بهوا پرت کرد، گفت: از این بخورند. در این موقع خبر دادند که ناهار حاضر است. دیدم ناهار مفصلی است. گفتم: این مال چندین نفر است. ممکن است از زیادی این غذا که هر روز مصرف می‌شود، چندین نفر را غذا داد. از این حرف، این زن

۵۸. ویلیام داگلاس، قاضی دادگاه عالی آمریکا که در شهریور ماه ۱۳۲۹ به ظاهر برای کوهنوردی و مطالعه گیاهان کوهستانی و بنابه‌قولی برای بررسی قدرت و موقعیت ایلات و عشایر ایران از نظر انجام جنگ‌های پارتیزانی در برابر حمله احتمالی شوروی به ایران آمده بود، بنابه نوشته روزنامه‌ی باختر امروز در ملاقات با اعلیحضرت موضوع اصلاحات ارضی و طریق علاقمند کردن کشاورزان به آبادی و عمران زمین مزروعی را در میان گذاشت. در سفر آمریکا نیز مقامات امریکائی توجه اعلیحضرت را به این موضوع جلب کردند... ممکن است اصولاً یکی از شرایط کمک مؤثر آمریکا اقدام دولت در اجرای رفورم‌های کشاورزی باشد. به نقل از، گذشته، چراغ راه آینده است، صفحه ۵۳۹ و آن به نقل از باختر امروز شماره ۳۳۵، ۲۳/۶/۲۹، جریان روز.

بی حیا عصبانی شد. یک ران بزه را کند و پرت کرد جلوسگش. من هم چیزی دیگر نگفتم و غذا را بهر ترتیبی بود تمام کرده و رفتم. زیاد شکایت از این رفتارها داشت.

پنجشنبه شانزدهم شهریور ماه: رفتیم روی قنات (آب باریک) ناهار خوردیم و سوارها چند شکار و کبک زدند و مقداری عکس گرفتند و فیلم برداری کردند و ملک منصورخان و سوارها مقداری پرنده در هوا زدند. خیلی تعجب کرده اظهار داشت: ممکن است این قسم اسب سواری را فقط در سیرک‌ها دید، دیگر غیرممکن است.

جمعه هفدهم شهریور ماه: صبح محمد حسین خان با یک عده سوار رفت به (بازپچه) عده‌ای هم سوار رفتند^{۶۰} نزدیک (علی آباد). دو بعدازظهر مستر دوگلاس و تمام آقایان با اتومبیل^{۶۱} رفتند. منظور مستر دوگلاس این بود که از عملیات سوارها فیلمبرداری کند. تا اندازه‌ای هم موفق شد. عکسی از آهو[نی] که ملک منصور سواره زده بود و روباهی که محمد حسین خان زده بود فیلم برداری کند. شب هم برگشتند منزل. خیلی زیاد راضی بود. تقریباً چهل و پنج آهو سوارها زدند.

شنبه هیجدهم شهریور ماه: صبح ایل حرکت کرد نزدیک (آب باریک) از سوارها و ایلات فیلم برداری کرد. به اتفاق خسروخان رفتند برای شیراز. من و ملک منصور و محمد حسین خان آمدم روی قنات (آب باریک) رفتیم شکار کبک، پانزده کبک من، پانزده [تا] محمد حسین خان، شماری^{۶۲} هم سوارها زدند. آنچه استنباط کردم، مستر دوگلاس از وضع رفتار هیئت حاکمه زیاد ناراضی بود و در ضمن مذاکرات، صحبت جنگ کره پیش آمد، سرهنگ حسین خان اظهار داشت که آمریکائی‌ها در کره اشتباه کردند. جواب داد: امریکائی‌ها در ترکیه و عراق مخصوصاً ایران بیشتر اشتباه کردند که تمام قوا را دادند دست یک عده جانی قاتل و دزد که هر کاری می‌خواهند به سر ملت بیاورند و امریکائی‌ها هم تماشاچی هستند. از این حرف معلوم بود که تا چه پایه عصبانی است. در این بین خبر حمله قشون ایران به ایل جوانرود کرمانشاه رسید و خیلی متعجب بود، از وضع تبریز زیاد شکایت داشت، می‌گفت: صد [ی] نود [و] پنج مردم مایلند پیشه‌وری^{۶۳} برگردد و از مأمورین ناراضی هستند.

۶۰. اصل - رقت.

۶۱. اصل - اتمیل.

۶۲. اصل - عده.

۶۳. سید جعفر پیشه‌وری، مدیر روزنامه آذیر، یک کمونیست و انقلابی بود، در سال ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰

یکشنبه نوزدهم شهریور ماه: صبح ایل آمد به (آسپاس) رفتیم شکار، تقریباً سی شکارزده شد که بیشترش قوچ بود. من هیچ تیر خالی نکردم. دوشنبه بیستم شهریور ماه: آمدیم به (چشمه سلاطین). سه شنبه بیست و یکم شهریور ماه: توقف [کرده]. رفتیم^{۶۱} شکار، نه تا من زدم سی تا تفنگچی ها.

چهارشنبه بیست و دوم شهریور ماه: برای (شهر آشوب) حرکت کردیم. ملک منصورخان خواست تاخت کند اسب به شدت غلطید، خیلی هم خطرناک بود، ولی الحمد لله^{۶۲} بخیر گذشت. تقریباً سه ساعت ماندیم تا ماشین آمد، ملک منصورخان را آوردیم منزل، مقداری روزنامه و مجله از شیراز آوردند. راجع به آمدن مستر دوگلاس داخل ایل قشقائی قلم فرسایی ها کردند که دوگلاس تفنگ [و] فشنگ و توپ به قشقائی ها داده، بعضی ها نوشته اند که یک کشتی حامل اسلحه آمده به بندر بوشهر برای قشقائی ها اسلحه بیاورد، فرامرزی در مجلس حمله کرده است (تمام این حرفها بی اساس است). در ضمن نوشته اند که ایل جوانرودی کردستان که یاغی شده به تحریک دوگلاس است و حالا هم قشقائی ها ممکن است عملیاتی بر علیه دولت بکنند. البته اینها را به تحریک دشمنان قشقائی می نویسند و قشقائی ها هم ابدأ ترتیب اثری

ملادی در انقلاب گیلان فعالانه شرکت کرده بود. پس از به قدرت رسیدن رضاخان سردار سیه، روزنامه حقیقت را منتشر ساخت. پس از چندی گرفتار شد و حدود ۲۰ سال در زندان یا تبعید بود. در سال ۱۳۲۰ با ورود قوای متفقین به ایران آزاد شد. هنگام تشکیل حزب توده به علت مخالفت برخی از سران حزب به آن سازمان راه نیافت. در انتخابات مجلس چهاردهم از تبریز انتخاب شد، ولی اکثریت مجلس که از فئودالها و مرتجعین بودند، اعتبارنامه او را رد کردند. سپس به تبریز رفت و با استفاده از حمایت ارتش سرخ و شورویها، فرقه دموکرات آذربایجان را براه انداخت و در آذر ۱۳۲۴ حکومت آذربایجان را اعلام کرد. پس از امضای موافقت نامه قوام - سادچیکف و خروج ارتش شوروی از ایران، پس از ورود نیروهای ارتش ایران به آذربایجان فرار کرد و به شوروی رفت. به نقل از جنس منی شدن صنعت نفت - صفحه ۴۶ - برای آگاهی بیشتر از چگونگی تشکیل فرقه دموکرات و فرار پشه وری مراجعه کنید به، گذشته، چراغ راه آینده است، ذیل نام پشه وری از صفحه ۲۸۳ تا ۵۰۷ و هم چنین اصل ماجرای تشکیل این فرقه و سرانجام آن، مراجعه کنید به ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان - صفحات ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۸ و ۷۴۰ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ تا ۷۶۰.

۶۱. اصل - رفتند.

۶۲. اصل - الحمدولله.

نمی دهند تا خدا چه خواهد، آخر حقیقت معلوم می شود.

پنجشنبه بیست و سوم شهریور ماه: به ملاحظه کوبیدگی^{۶۶} ملک منصورخان ایل توقف کرد. محمد حسین خان هم شب تب شدیدی نمود ولی بعد از نصف شب تب قطع شد. صبح زود رفتم طرف جنوب به (کوه پید) بارگاه کبک، جای خیلی قشنگی بود و شکارگاه خوبی است. اما (چشمه زرایی) بهتر بود. یکصد و پنجاه و شش کبک زده شد با یک عدد گراز بزرگ. چهل [و] دو کبک و گراز را خود من شکار کردم، مابقی را سوارها، شب هم آمدیم به (شهر آشوب) به منزل.

جمعه بیست و چهارم شهریور ماه: صبح به اتفاق ملک منصورخان و محمد حسین خان با اتومبیل آمدیم تا (لاله گان) و (رضاآباد)، ملک منصور پیاده شد. من و محمد حسین خان با ماشین از راه (خورخورسابان) آمدیم در راه هم آهوزیاد بود چند عدد کبک زدم. نیم ساعت بعد از ظهر آمدیم به (سعادت آباد) باغ آقای محمد قلی خان قوامی تا خودشان هم هستند، تا چهار بعد از ظهر باهم ناهار هم همانجا صرف شد. محمد قلی خان رئیس شهرداری است، قدری از مصطفی خان قهرمانی و محمد علی خان بهبهانی و امام صمدانی گله کرد: در صورتی که من با شما دوست هستم رفقای شما به من اذیت می نمایند، از این صحبتها. بعد شب را آمدیم شیراز به باغ ارم. الیاس خان و جهانگیرخان و عبدالله خان کشکولی آمدند، شب باهم بودیم.

شنبه بیست و پنجم شهریور ماه: صبح زود حرکت کردم برای فیروزآباد، ظهر رسیدم^{۶۷} فیروزآباد، حمامی رفته و [خبر] تازه نبود.

یکشنبه بیست و ششم شهریور ماه: صبح اول وقت رفتم باغ (بایگان) را تماشا کردم، ظهر برگشتم. عصر هم رؤسای اداره جات و اهالی فیروزآباد آمدند دیدنی. خسروخان هم برای شیراز حرکت کرد.

دوشنبه بیست و هفتم شهریور ماه: (دیروز آقای سردار فاخر رئیس مجلس در رادیو نطق کرد، اعتراض به بند جیم و خدمات خودش و ثروتی که داشته و در راه خدمت به مملکت خرج کرده. بعد بواسطه عصبانیت زیاد از مجلس خارج شده و جلسه را آقای گنججه نایب رئیس اداره کرد). تا ظهر باغ بودم، ظهر حسین خان پورحمزه برای عروسی

۶۶. منظور نویسنده غنفلدان است نامبرده در روز ۲۲ شهریور است.

۶۷. اصل - آمدم.

پسرش حمزه با دختر حسینعلی خان فولادی دعوت کرده بود. ناهار آنجا بودم، چهار بعدازظهر برای شیراز حرکت کردم.

سه‌شنبه بیست و هشتم شهریور ماه: تمام مشغول پذیرائی آقایان شهری‌ها بودم تا شب شام بنا به دعوت سرهنگ حسین خان شیوانی رفتم به باشگاه افسران، تیمسار سرتیپ ریاحی هم بود. مشغول صحبت گذشته و رفتار فعلی ارتش که از چهار ماه قبل تاکنون وضع کرده و به مردم اذیت می‌نمایند، بودیم و سایر صحبت‌ها و جنگ آتیه که ممکن است بشود، آیا ایلات چه خواهند کرد. من اظهار داشتم وضع ایلات را خیلی ناراضی می‌بینم. بعد از شام هم آمدم به منزل. رضازاده هم دیروز از طهران آمد. در آنجا زیاد شهرت داشته که در فارس انقلاب است و قشقایی‌ها، شیراز را تصرف کرده و برای اصفهان حرکت کرده‌اند. از این شهرت‌های بی‌اصل زیاد بوده است.

چهارشنبه بیست و نهم شهریور ماه: ساعت هشت صبح رفتم منزل آقای استاندار، دو ساعت راجع به وضعیت ایران و فارس صحبت بود. بواسطه نوشته‌های روزنامه و مجلات، دولت زیاد نگران شده از استاندار، لشکر و سایر اداره‌جات تحقیقاتی کرده‌اند که آیا این مطالب راست است یا دروغ. همه جواب داده‌اند بی‌اصل است و اساساً چنین خبری نیست. آقای گلشائیان استاندار اظهار داشت: نوشته‌ام یک چنین استان آرامی را اگر میل دارید انقلاب شود مانعی ندارد، ولی فعلاً خیلی راحت و آرام است. اوضاع جهان هم این روزها در کره، آمریکائی‌ها شروع به حمله متقابل کرده و شمالی‌ها را به شدت شکست می‌دهند قوای زیادی از پشت سر کمونیست‌ها وارد شده است و ممکن است (سئول)^{۶۸} پایتخت کره جنوبی که دو ماه قبل به دست کمونیست‌ها افتاد، آمریکائی‌ها پس بگیرند.

پنجشنبه سی‌ام شهریور ماه: صبح به اتفاق آقای سلطانی نماینده بهبهان حرکت کرده آمدم به (خرک) منزل الیاس خان کشکولی میهمان بودیم، ناهار و شام هم آنجا بودیم.

جمعه سی و یکم شهریور ماه: صبح آقای سلطانی برای شیراز حرکت کرد. من و آقای سهرابخان رفتیم (هفت‌برم) منزل جهانگیرخان کشکولی. ناهار منزل جهانگیرخان، عصر رفتیم به تماشای (هفت‌برم)، خیلی باصفا و قشنگ بود، چند کبک هم زده شد،

شب را میهمان شاپورخان کشکولی بودیم. رادیو هم اطلاع داد که (سنول)^{۶۸} را آمریکائی‌ها تصرف کردند. غالب صحبت شوخی و تفریح بود، در ضمن اتحاد و یگانگی بهترین کارها است و اگر غیر این باشد هر قومی از بین خواهد رفت، همه باید متحد باشید برای خدمت به میهن مخصوصاً در این موقع که خطر حمله و جنگ خارجی هم هست، باید همه متفق باشید که دوش به دوش نظامی‌ها بر علیه دشمن جنگ کنند، از این صحبتها.

شنبه بکم همراه بیست و نه: عید قربان، ظهر آمدم به (سرچمن خرک) منزل نادرخان کشکولی، ناهار آنجا بودم، شب آمدم شهر. شب به اتفاق آقای سلطانی میهمان آقای سهرابخان بودیم.

یکشنبه دوم همراه: از صبح عده زیادی از هر طبقه^{۶۹} برای دیدن آمدند. غروب آقای استاندار تشریف آوردند، مدتی راجع به نفاق محلی بود و این مطالب بی سرو پا که روزنامه‌ها می‌نویسند ایلات جنوب مسلح می‌شوند^{۷۰} و تمام اینها کار معدل است. حساب نمی‌کنند که از این مطالب روسها سوء استفاده می‌نمایند ممکن است بهمین دست‌آویزها، روسها گُردها را مسلح نمایند و آنوقت خطر متوجه خود آقای معدل و امثال آنها بیشتر است. بعد عرض کردم شما استاندار هستید باید مرکز را مطلع نمایید. شاه هم شخصی است زودباور و کم اراده. اظهار داشت قبلاً نوشته‌ام مطمئن باش، حالا هم می‌نویسم. هیچوقت حقیقتاً ایلات به این منظمی نبوده‌اند و اگر ارتش هم نقشه دارد خطاست باید جلوگیری شود و سرسر مردم گذاشتن بهیچوجه صلاح نیست آنهم در چنین موقعی خطرناک، باید همه را متحد کرد، نه آنکه تفرقه انداخت. اگر پیشامدی شود همه متحد باشند نه آنکه بقتند به جان همدیگر.

دوشنبه سوم همراه: تمام روز را مشغول پذیرائی بودم. از همه طبقات. چون برای انتخابات شهری کازرون اختلافاتی شدید هست مشغولم اسلح آنها را بدهم.

سه‌شنبه چهارم همراه: کماکان مشغول پذیرائی هستم، عصر سرلشکر معتضدی از طهران مراجعت کردند، رقتم ملاقاتشان، زیاد اظهار مهربانی کرد. بعد مراسم شاه را ابلاغ کرد و لطف آقای نخست‌وزیر را، در ضمن بدی وضع مجلس شورایی و فحاشی‌ها [بی] که وکلاء نسبت به هم می‌نمایند و حملاتی که دکتر مصدق در مجلس

۶۹. اصل - طبق.

۷۰. اصل - مشور.

راجع به سردار فاخر رئیس مجلس و بند جیمی ها می نماید. شب هم منزل دکتر دهقان میهمان بودم. ملک منصور هم از احشام آمد.

چهارشنبه پنجم مهرماه: صبح خیلی زود ملک منصور و خسرو برای طهران حرکت کردند. عصر آقای سرلشگر معتضدی آمدند، تقریباً دو ساعت تشریف داشتند. مذاکرات زیاد، از حملات روزنامه های طهران که به قشقانی ها کرده اند و آمدن خارجی ها داخل ایل که صلاح نیست. جواب دادم خود اعلیحضرت همایونی و نخست وزیر اجازه داده اند و دستور خودشان این است که پذیرائی شود، ما هم پذیرائی کردیم. (قربانت شوم) هم نوشته بودم، می خواستند اجازه ندهند. بعد از مراجع شاه و دوستی آقای نخست وزیر اظهار کردند. عرض کردم: من هم علاقه داشتم و بنده شاه هستم. البته وظیفه مان^{۱۱} است. ولی شما هم می دانید که این روزنامه ها تمام غرض داشته اند. جواب داد همه می دانستند و حالا هم می دانند. عرض کردم از حالا منتظر نتیجه اقدامات من باشند. آقای معذل و رفقایشان تنها قاضی رفته اند، از این قبیل صحبتها زیاد شد.

پنجشنبه ششم مهرماه: از صبح مشغول پذیرائی و بازدید بودم، تا ساعت ده شب. ظهر هم علی خان بختیاری پسر مرحوم سردار ظفر ناهار آمد و از وضعیت و استیصال خودش اظهار کرد که محتاج کمک است. امریکائی ها در کره کاملاً پیشرفت می نمایند.

جمعه هفتم مهرماه: صبح تا ظهر چندین نقطه بازدید رفتیم. بعد از ظهر آمدم فیروزآباد، الیاس خان کشکولی هم همراه بود.

شنبه هشتم مهرماه: مشغول رسیدگی به کارهای شخصی بودم و (سرگرد چم آسمانی) مأمور نظام وظیفه را خواستم. برای ترتیب نظام وظیفه طوایف عمل.

یکشنبه نهم مهرماه: صبح به اتفاق آقای سهراب خان با اتومبیل رفتیم به (کوه سفیددار) راهی تازگی سهراب خان کشیده است به قلّه کوه، خیلی زحمت کشیده و خیلی هم راه مصفا و قشنگی است و چند چشمه هم سر کوه است. اگر عمارتی ساخته شود بیلاق بسیار خوبی است. در راه هم تقریباً بیست کبک زده شد. نه تا خودم زدم.

دوشنبه دهم مهرماه: در فیروزآباد هستم، ایلات هم عبور می نمایند. خبر تازه نیست غیر از پیشرفت قشون آمریکا در کره شمالی.

سه شنبه یازدهم مهرماه: قبل از ظهر (تمراس) از طهران آمد مراسلاتی از اخوان داشت، نوشته‌اند خسروخان برای شکستن پای والده روز پنجشنبه جهت سویس حرکت می‌نماید. دسته معدل به دستور شاه روزنامه‌ها را تحریک می‌نماید. بر علیه خودمان می‌نویسند. باید فکری کرد و الا سایر سیاست کاملاً خوب است.

چهارشنبه دوازدهم مهرماه: از صبح تمام رؤسای طوایف عمله را خواستم. دستور دادن نظام وظیفه و ترتیب کار آنها را دادم. از طهران هم خط داشتم. خبر تازه نبود. جز همان تحریکات بر علیه من چیز دیگری نیست. و عصر هم فرماندار و عده‌ای آمدند.

پنجشنبه سیزدهم مهرماه: تا ظهر به کارها رسیدگی کردم. تلگرافی از طهران داشتم که عصری خسروخان برای سویس حرکت می‌نماید. چهار، پنج روز دیگر محمد حسین خان و ده روز دیگر آقای ملک منصورخان می‌آید. عصر هم برای تماشای (باغ بایگان) رفتم. آقایان نعیمی و چند نفر دیگر بودند. الساعة رادیو اطلاع می‌دهد که حسین مکی، دولت سپهد رزم‌آرا را استیضاح کرده^{۷۲} و وزیر عدلیه که مورد استیضاح قرار گرفته بود، قرار شد روز یکشنبه جواب بدهد.

جمعه چهاردهم مهرماه: تا بعدازظهر در فیروزآباد مشغول کارها بودم. سه و نیم بعدازظهر برای شیراز حرکت کرده ساعت شش و نیم آمدم باغ ارم. چون منزل محمودخان دهقان دعوت داشتم، رفتم. آقای وزیر کشاورزی، استاندار، فرمانده لشکر، سرتیب همت، رئیس شهرداری و عده‌ای بودند. شام هم آنجا بودیم. مختصر پوکر^{۷۳} بازی هم کردند با اصرار، من بازی کردم، یکصد تومان هم بردم.

شنبه پانزدهم مهرماه: اعلیحضرت مجلس سنا را افتتاح فرمودند. تا عصر مشغول پذیرائی بودم. قبل از ظهر آقای مهدوی وزیر کشاورزی آمدند، فقط چای خورده برای طهران حرکت کردند. من هم نیمساعت رفتم فرمانده لشکر را ملاقات کردم. زیاد اظهار مهر و شکایت از وضع ایلات که دولت باید بسپارد بدست تو و تمام کارها را مرتب می‌کردی. بعد میرزا محمد حسن دستغیب آمد و شکایتی زیاد از وضع مأمورین نظامی کرد که ایل را نگاه داشته و پول زیادی می‌گیرند، از این قبیل صحبتها شد.

یکشنبه شانزدهم مهر: از صبح مشغول بازدید بودم.

۷۲. اصل - کردند.

۷۳. اصل - پوکر. POKER نوعی بازی و قمار با ورق شبه به بازی آس - عید - ص ۹۹۲ و معنی -

دوشنبه هفدهم مهر: کماکان مشغول دید و بازدید هستم. ظهر هم میهمان میرزا محمد حسن دستغیب بودم، عصر آمدم منزل. شب هم آقایان استاندار، فرمانده لشکر، رئیس شهربانی و سایر رفقا و دوستان، بیست نفر مهمان داشتم.

سه‌شنبه هجدهم مهرماه: صبح دو ساعت و نیم قبل از آفتاب حرکت کرده در راه چهار آهوزدم و آمدم^{۷۴} فیروزآباد. ظهر آقای سرهنگ پورزند برای بازدید ژاندارمری آمده بود، ناهار باهم بودیم، عصر رفتند شیراز. من هم مشغول کارهای شخصی بودم.

چهارشنبه نوزدهم مهرماه: به کارهای بلوک رسیدگی کردم. خبر تازه‌ای نیست جز اینکه شب رادیو اطلاع داد: شاه با ثریاخانم بختیاری^{۷۵} نامزد شد. انشاءالله مبارک است.

پنجشنبه بیستم مهرماه: مشغول کارهای محلی بودم. غروب محمد حسین خان از طهران آمد، خانواده‌اش به (جادشت) رفته است. اوضاع طهران به همان حال سابق، شاه بر ضد سپهد رزم‌آرا نخست‌وزیر تحریک می‌نماید. نسبت به کارهای خود ما هم روزنامه‌ها به تحریک محرمانه شاه، مخالفت می‌نمایند و مطالب برخلاف حقیقت می‌نویسند. معدل و سایرین حرف است، بقدری این قضیه پیداست که حتی خارجیها که دشمن قدیمی ما هستند به شاه گفته‌اند با این وضع آشفته دنیا صلاح نیست. شاه هم جواب داده است من که خوشبین هستم با ناصر یا ملک منصور صحبت می‌نمایم بینم اختلاف کجا است. (معلوم است که صحیح نمی‌فرمایند).

جمعه بیست و یکم مهرماه: مشغول باغبانی بودم. ظهر هم محمد حسین خان و خانواده‌اش آمد [ند]، ناهار باهم بودیم^{۷۶}. رادیو خبر نامزدی اعلیحضرت با ثریاخانم بختیاری و عروسی شاهپور عبدالرضا را با پری سیمانخانم زند گزارش داد، و پیشرفت آمریکائی‌ها را در کره شمالی که جلوروی می‌نمایند.

شنبه بیست و دوم مهر: صبح قبل از آفتاب رفتم به (تنگ آب) برای گردش. بالای

۷۴. اصل - آمد.

۷۵. منقول ثریا اسفندیاری هسر دوم محمدرضا پهلوی است که بعد از طلاق دادن فوزیه خواهر ملک فاروق پادشاه وقت مصر انجام گرفت. این نامزدی در تاریخ ۱۳۲۹/۱۱/۲۳ منجر به عروسی و پس از هفت سال در روز ۱۷ فروردین سال ۱۳۳۷ منجر به طلاق گردید. به نقل از خاطرات من، حسن اعظام الوزارة قدسی - ص ۶۷۸ و ۶۸۱. برای آگاهی بیشتر در مورد ازدواج‌های محمدرضا پهلوی به کتاب فوق از صفحه ۶۷۸ تا ۶۸۲ مراجعه کنید.

۷۶. اصل - بودیم.

(تنگ هلالو) مقداری راه رفته هشت کبک هم زد. ظهر هم رفتیم (جایدشت) منزل محمد حسین خان.

یکشنبه بیست و سوم مهرماه: تا ظهر در فیروزآباد مشغول ترتیب کارها بودم. فرماندار و عده زیادی آمدند و بر مکی هم از طرف مهندسين انگلیسی (که ظاهراً برای نقشه برداری نفت آمده بودند. ولی اساساً نقشه بردار جنگی هستند) آمد و عذرخواهی که نتوانسته اند برای دیدنی بیایند. در ضمن صحبت راجع به مسافرت آقایان که تمام منطقه نفت خیز را می بینند بود. عصر هم حرکت کرده به اتفاق محمد حسین خان آمدیم به (تنگ دهو) معروف به (شاه ابوالقاسم).

دوشنبه بیست و چهارم مهرماه: ناهار در (آب دیزی) بودیم، عصر حرکت کرده شب را آمدیم داخل (تنگ دهو)ی دوم نزدیک (راهکان). شکار مقداری هم کبک زده شد سیزده [تا] خود من و نه [تا] محمد حسین خان زد. آب بسیار خوبی از پای کمر بیرون می آید و درخت چنار خوبی هم روی آب است.

سه شنبه بیست و پنجم مهرماه: صبح محمد حسین خان و شاپور و سی چهل نفر رفتند روی کوه جهت شکار، من هم از پایین آمدم ده کبک و تیهوزدم. آقایان هم تقریباً سی شکار که بیشترش قوچ و پازن^{۷۷} بود، زده بودند. چهار تا محمد حسین خان، یکی شاپور، مابقی را تفنگچی ها. و در ده (راهکان) هم آقای آقاسید عبدالوهاب بود. با هم آمدیم پایین ده. عصر هم حرکت کرده آمدیم به (شلدان).

چهارشنبه بیست و ششم مهرماه: صبح زود به ملاحظه گرما حرکت کردیم. در راه پنج شکار آمد یک قوچ محمد حسین خان زد. ساعت نه و نیم آمدیم به باغ (قیر). تا عصر عده زیادی از اهالی بلوکات و ایلات آمدند برای دیدنی. مردم نسبتاً آسوده و راحت هستند خبر تازه ای هم نیست.

پنجشنبه بیست و هفتم مهرماه: از صبح به کارهای دهات و ایلات رسیدگی می کردم. بعد سرگرد چم آسمانی مأمور نظام وظیفه و ستوان رستگار رئیس ژاندارمری (قیر) آمدند. ظهر عده زیادی از اهالی (کارزین) برای دیدن آمدند و زیاد از اذیت گرازاها به شلوک شکایت داشتند. تصمیم گرفته شد که انشاالله فردا برویم برای شکار گرازاها. عصر هم نزدیک قیر پنج دراج من زد، سه تا محمد حسین خان. شب هم آمدیم به

(نجف آباد). برای اینکه به (بیشه منال) و (بیان) نزدیک شویم.

جمعه بیست و هشتم مهراه: صبح عده زیادی از اهالی کارزین و سوار ایلات آمدند دور بیشه تقریباً هر چه گراز درآمد زده شد. شش گراز خودم زدم و دوازده تا هم سوارها زدند. و ظهر آمدیم زیر (حسن آباد) کنار رودخانه میهمان حبیب گرگین پور شدیم. خیلی پذیرائی خوبی کرد. عصر هم رفتیم بالای فلات شکار دراج^{۷۸}، خیلی کم بود، پنج دراج من زدم و ده تا هم سوارها زد [ند]. شب هم برگشتیم منزل حبیب و ماندیم.

شنبه بیست و نهم مهراه: عده زیادی از اهل بلوک آمدند جنگل (حسن آباد) برای زدن گراز، سیزده گراز هم زده شد، ولی خیلی زیاد بود و کم زده شد. قرار شد پنج، شش روز دیگر دومرتبه گرازها تعقیب شوند. در این دو روز سی [و] یک گراز زده شد. ظهر هم آمدیم (آب سکو) خیلی باصفا بود، وضعیت باغ هم خوب است. عده زیادی از هرجا برای دیدن می آیند.

یکشنبه سی ام مهراه، نهم محرم: بواسطه ایام سوگواری امروز و فردا حرکت نمی شود و در (آب سکو) توقف خواهد شد.

دوشنبه اول آبان ماه بیست و نه، دهم محرم: در (آب سکو) توقف و به احترام ایام قتل حرکت نشد. آقای ضیغمی از (جهرم) آمد مقداری میوه و پنخ آورد.

سه شنبه دوم آبان ماه: صبح از (آب سکو) برای (مبارک آباد) حرکت کردیم. رعایای (کارزین) تماماً آمده بودند برای زدن گراز جنگل (حسن آباد)، عده هم زیاد بود، با هیاهو تعدادی گراز بیرون کردند، بیست گراز زده شد که افتاد، غیر از زخمی [ها]. یک گراز و دو گرگ خود من زدم، چهار گراز هم محمد حسین خان [زد] مابقی را سوارها زدند، یک آهو چنگیزخان و یک آهو هم ابوالفتح بهمنی زیر (نهویه) زدند. ناهار در (تنگ روده) بودیم. بعد از ظهر هم آمدیم به (مبارک آباد) روی (آب باروس) پنج آهو خودم و یکی محمود میراخور زد. شب هم رادیو اطلاع داد کابینه ترمیم شد، آقای فروهر وزیر دارائی شد و عبدالله دفتری هم وزیر اقتصاد ملی.

چهارشنبه سوم آبان ماه: قبل از ظهر رفتیم شکار آهو، بی اندازه کم بود. هفت آهو زده شد، سه رأس محمد حسین خان و دو رأس خودم شکار کردیم، دو تا سوارها. عصر

۷۸. دراج — پرنده ایست شبیه به کبک از تیره ماکیان، پرهایش دارای خالهای سیاه و سفید گشت لذیذی دارد — عمید — ص ۹۲۸ و معین جلد دوم ص ۱۵۰۱.

هم آمدیم به (مبارک آباد). در بین راه پنج آهوسوارها زدند سه دراج هم خودم شکار کردم. پنجشنبه چهارم آبان ماه: شب تلگرافی از شریفی آمد. مفهومی این بود که بروم (فیروزآباد). حرکت کرده ناهار در کنار رودخانه و شب را آمدم جلو (تنگ کارزین). در راه سیزده دراج و شش تیهوزدم. عده زیادی از اهالی ایل و بلوک [که] بیش از چهارصد نفر بودند. کار آنها را مختصر ترتیبی داده همانجا خوابیدیم که صبح برای فیروزآباد حرکت کنیم.

جمعه پنجم آبان ماه: صبح ساعت شش صبح حرکت کردیم و ظهر در (راهکان) توقف شد. از (ده یه) تا (راهکان) چهار فرسخ است. دیشب رادیو اطلاع داد که دولت چین کمونیست به (تبت) حمله کرد. غروب هم آمدیم به (آب دیزی). در راه یک میش کوهی محمد حسین خان شکار کرد، من هم پنج کبک و دو تیهوزدم.

شنبه ششم آبان ماه: از (آب دیزی) حرکت [کرده] در راه دندان درد سختی عارض شد. ماشین آمده بود به (تنگ دهو). سوار شده آمدیم (جایدشت) منزل محمد حسین خان. فرماندار، رئیس تلگراف [و] رئیس ژاندارمری هم آمد [ند]. بعد از ناهار آمدم به (باغ ناصرآباد)، حمامی رفتم.

یکشنبه هفتم آبان ماه: در فیروزآباد بودم. خبر تازه ای نیست جز اینکه آنچه استنباط می نمایم قشونی ها بنای مخالفت را گذاشته اند ولی قدرت ظاهر کردن را ندارند.

دوشنبه هشتم آبان ماه: کماکان در فیروزآباد [هستم]. رادیو خبر حمله قشون چین را به (تبت) داد.

سه شنبه نهم آبان ماه: شریفی از شیراز آمد، خبر تازه ای نیست. او هم حس کرده است قشونی ها بنای مخالفت را گذاشته اند. امروز مقدار زیادی کاغذ به طهران و اروپا نوشتم. از قراری که رادیو اظهار داشت عده ای از قشون چینی های کمونیست از مرز گذشته وارد خاک کره شمالی شده اند که بر علیه آمریکائی ها جنگ کنند. دکتر باغدانیان هم از شیراز آمد دندانم را کشید و از آمدن دکتر تقریباً سیصد نفر هم استفاده کردند دندانشان را کشیدند.

چهارشنبه دهم آبان ماه: صبح به اتفاق رؤسای اداره جات فیروزآباد که میهمان من بودند آمدیم به (بایگان) ناهار هم باهم بودیم. پورحرمزه و پشوتن هم از شیراز آمدند، خبر تازه ای نبوده است. شریفی هم با دکتر رفت به شیراز. فریدی، عوضی و کمال پور

هم آمدند. به اتفاق آمدیم فیروزآباد. فریدی هم پس از اظهار علاقه [گفت] که رفته بوده است به طهران و به عبدالرحمن فرامرزی وکیل حمله کرده است که اگر با قشقانی مخالفت کنی ما هم با تو مخالفت خواهیم کرد و او هم قول داده است که دیگر مخالفت نکند. و فریدی عقیده اش این است که بیشتر این کارها به تحریک دکتر مصباح زاده است و او هم مقصودش گرفتن پول است. من هم جواب دادم گلوله هم نمی دهم، هر چه دلش می خواهد بنویسد.

پنجشنبه یازدهم آبان ماه: تا ظهر در فیروزآباد بودم، بعد از ظهر به اتفاق محمد حسین خان برای دو شب شکار به طرف (رودبال) و (سرگر) حرکت کردیم. نزدیک (حسین آباد) یک گراز بزرگ من زدم و دو تیهو محمد حسین خان، سه تیهو هم حسین خان زد.

جمعه دوازدهم آبان ماه: صبح ساعت هفت حرکت کرده کبک زیادی بود. من سی [و] چهار کبک زدم محمد حسین خان بیست [و] سه و سوارها سی [و] سه تا جمعاً نود کبک زده شد. ظهر در (رودبال) ناهار صرف کردیم آقای علی شریفی از شیراز آمد. [مطلب] یقیناً^{۷۹} به قرار زیر است: روز قبل که شریفی می رود شیراز، ظهر می رود پهلوی سرتیپ همت می گوید تیمسار معتضدی را دیده اید؟ جواب می دهد حالا می بینم، یواش اظهار می دارد و زیاد عصبانی است و گزارش می خواهد بدهد. وقتی شریفی وارد اطاق فرمانده لشکر می شود بنای داد و فریاد می گذارد که من گزارش به تهران داده ام که الساعه باید بفرستم مخابره کنند و مضمونش هم این است که همه جا نظام وظیفه داده فقط طایفه عمله که مربوط به برادران قشقانی است حاضر نمی شوند. و من ناچارم که به قوه قهریه اقدام کنم و اجازه بدهید که لشکر اقدام کند. و بعد به شریفی پرخاشهای زیاد می نماید. شریفی هم در جواب اظهار می دارد اجازه می فرمائید تا تلگراف ستاد را خودم ببرم و مخابره کنم و کاغذ ناصرخان را هم برسانم شما اشتباه کرده اید، تا حالا هم اگر کاری کرده اند دوستانه بوده است والا آنها هم از ارتش کاملاً سوءظن پیدا کرده اند و از جان و مال هم دست شسته اند، و از این صحبتها. فرمانده لشکر می بیند حریف هم تند است ملایم شد. می گوید تو هم که دیوانه شده ای. جواب می دهد ما به فکر دوستی شما از همه چیز طاقت می آوریم و اقدامی نمی نمایم، حالا

هم شما در غیبت ما پرونده سازی می کنید اما این است معنی دوستی و حقیقت؟ آن وقت می گوید حق با شماست من عصبانی شدم، چرا چنین بی شرفی کردم حالا شما چیزی از این حرفها به ناصر نگوئید ولی خودتان بروید زودتر سربازها را بدهند. شریفی با من مذاکره کرد، من حقیقتاً راجع به دادن سرباز نظری نداشته ام تأکید هم کردم ولی از این حرفها و عملیات زیاد عصبانی هستم. تمام این کارها تحریک شخص شاه است که بدون جهت اسباب مایوسی و دلنگی را فراهم می نماید. عصر رفتیم بالای چشمه (رودبال) یک پازن پنجساله^{۸۰} بیخود آمد [بیرون]، آن را هم من زدم. شب را در (رودبال) توقف کردیم.

شنبه سیزدهم آبان ماه: صبح برای شکار کبک [و] تیهو حرکت کردیم خیلی زیاد یکصد و ده تا زده شد که درست شصت عدد من زدم و چهارده تا محمد حسین خان و دوازده تا شریفی، مابقی را سوارها زدند. آمدیم بالای (تنگ رودبال) سوار ماشین شده و در راه هم یک آهوبره با گلوله زدم. غروب در (جایدشت) چای صرف کرده محمد حسین خان ماند در منزلش. من و شریفی آمدیم (شهمرد): مقداری کاغذ آمده بود جواب نوشتم و به شریفی هم دستوراتی دادم که بروید به (شیراز) و فرمانده لشکر املاقات کرده و بگوئید، عده زیادی از گرمسیرات و هر جا برای دیدن آمده اند.

یکشنبه چهاردهم آبان ماه: صبح حمامی رفته مشغول پذیرائی از واردین و ترتیب کارهای دهات و حضرات فراشبندبها و دولت آباد وزگاهی و غیره بودم ظهر هم کاظم زاده و چند نفر آمدند، ناهار بودند. شب تلگرافی از شیراز آقای نمازی کرده بود که وارد شده است به شیراز. من هم جواب دادم عصر سه شنبه خواهم آمد.

دوشنبه پانزدهم آبان ماه: کماکان در (فیروزآباد) مشغول رسیدگی کارهای اهالی بودم. رادیو این دوروزه از فتوحات کمونیست های کره صحبت می نماید که با پشتیبانی قشون چین کمونیست است. تبّت هم کم کم به وسیله قوای کمونیست اشغال می شود.

سه شنبه شانزدهم آبان ماه: چهار بعد از ظهر حرکت کردم برای شیراز. ساعت هفت عصر رسیدم، تا شرحی آقای استاندار نوشته و دعوت به شام کرده است. لباسی عوض کرده رفتم. نمازی هم آنجا بود صحبت متفرقه شد، خیلی با گرمی و مهربانی گذشت. چهارشنبه هفدهم آبان ماه: دیدنی از آقای نمازی کرده برگشتم منزل. آقای

سرلشگر معتضدی فرمانده لشکر تشریف آوردند، تقریباً دو ساعت مذاکره بود، شروع کردند اول به قسم خوردن که شاه به شما نظر خوبی دارد. جواب دادم در این صورت رفتار شما ک. به قشقایها می‌گویند ناصر خیالی دارد بر علیه دولت قیام کند گوش ندهید، پس این حرفها برای چه هست؟ بنا کرد به قسم خوردن. اظهار داشتیم به هیچ چیز اهمیت نمی‌دهم نه به مال دنیا نه به زن [و] بچه و هیچ چیز. کاری نکنید که مستأصل نشوم. دو مرتبه شروع به قسم وآیه شد. بالاخره بعد خواهش کرد که شب را بروم به خانه‌اش میهمانی. باقی روز هم مشغول پذیرائی بودم. ظهر هم منزل آقای فروغ‌الملک رئیس شهربانی میهمان بودیم. شب هم منزل سرلشگر، در آنجا از آقای نمازی حال آقای امیر حسین خان بختیاری را پرسیدم. اظهار داشت: خان کارش خیلی بالا گرفته است، اعلان کرده است که فقط روزهای جمعه از ساعت هشت تا ظهر وقت ملاقات دارد. من با تعجب گفتم کار خانواده قدیمی و پدردار نیست و صحبت ختم شد.

پنجشنبه هیجدهم آبان ماه: تا ظهر در منزل مشغول پذیرائی بودم. یک بعدازظهر رفتم فرودگاه برای مشایعت نمازی. دیروز هم تلگرافی از خسرو آمد که از سویس مراجعت کرده است. مختصری هم به خسرو نوشته و از جریان مظلعمش کردم از قراری که رادیو اظهار داشته دیروز آمریکائی‌ها با ششصد طیاره مواضع چینی‌های کمونیست که به کمک کره شمالی آمده به سختی بمباران کرده‌اند.

جمعه نوزدهم آبان ماه: به پذیرائی گذشت و خبر تازه‌ای نیست.

شنبه بیستم آبان ماه: صبح در ستاد ملاقاتی با سرلشگر معتضدی کردم، تا بستری شده یعنی پادرد شدیدی دارد و پایش را به پتو بسته و پشت میز نشسته است. مذاکرات زیادی راجع به اوضاع و همکاری با یکدیگر شد و بعد هم اصلاح کردیم. چون مختصر کدورتی حاصل شده بود. همه نوع قسم خورده است که همکاری نکنند مثل سابق باهم باشیم و همکاری کنیم و تمام کارهای مرا هم مثل کار خودش بدانند. بعد هم با استاندار ملاقاتی کرده ساعت شش بعدازظهر آمد منزل و بعد اظهار داشت باید انتخابات آباده شروع بشود.

یکشنبه بیست و یکم آبان ماه: در تعقیب مذاکرات با استاندار از ایشان سؤال کردم. نظر شما چه هست؟ جواب داد: من آنچه اطلاع دارم و حقیقت هم این است اهالی محمد حسین خان را می‌خواهند و او وکیل است. من هم نظری جز حقیقت و مساعدت ندارم. یکشنبه را هم تماماً مشغول پذیرائی بودم.

دوشنبه بیست و دوم آبان ماه: از صبح کماکان مشغول پذیرائی بودم. سه بعد از ظهر قونسول انگلیس آمد، تقریباً یک ساعتی بود صحبت دوستانه بود و جنگ دنیا، اظهار کرد هیچ نمی شود پیش بینی کرد. ولی البته جنگ خواهد شد اما معلوم نیست چه موقع. بعد از رفتار نظامی ها پرسید که مثل دوره پهلوی است، اذیت می نمایند. جواب دادم: مثل آنوقت غیرممکن است که بشود. ایشان رفتند آقای حاج میرزا نورالدین آمد تا ساعت پنج و نیم، بعد عده زیادی آمدند. ساعت شش و ربع رفتم به دیدنی سرلشکر که مریض و بستری که خوابیده است، درضمن زیاد اظهار دوستی و علاقه کرد که همه نوع حاضرم و همکاری خواهم کرد. شب را آمدم منزل.

سه شنبه بیست و سوم آبان ماه: صبح خیلی زود برای فیروزآباد حرکت کردم. در راه مقداری برای شکار کبک معطل شدم. سه کبک هم زدم، ظهر منزل بودم. عصر رفتم (جادشت) منزل محمد حسین خان، از اطراف و اطلاعات شهری صحبت شد. بعد رفتن خود محمد حسین خان به آباده برای دیدن اهالی که اگر انتخابات آباده شروع شود وکیل بشود و بعد قرار گذاشتیم فردا با هم برویم بالای (تنگ آب) شکار کبک. غروب هم تلگرافی از آقای نخست وزیر آمده بود، خیلی زیاد گرم و با محبت و امیدوار کرده بود به دولت، و مخصوصاً قید کرده بود که [به] مزخرفات و دشمنها کسی گوش نمی دهد.

چهارشنبه بیست و چهارم آبان ماه: به اتفاق محمد حسین خان رفتیم بالای (تنگ آب) شکار کبک خیلی خوب بود، یکصد و بیست [و] شش کبک و تیهو و دو گراز خیلی بزرگ زده شد. چهل و چهار کبک و تیهو با یک گراز خودم زدم و چهل [و] دو کبک و گراز دیگر محمد حسین خان شکار کرد، چهل کبک و تیهو هم چهار نفر دیگر که همراه بودند شکار کردند. غروب هم در (تنگ آب) یک بز خودم زدم، بواسطه دیری وقت نتوانستیم از قله پائین بیاوریم. شب آمدم فیروزآباد، قدری کاغذ به اطراف نوشتم. پنجشنبه بیست و پنجم آبان ماه: بعد از ظهر به اتفاق محمد حسین خان آمدم به شیراز. در راه محمد حسین خان یک قوچ شکار کرد.

جمعه بیست و ششم آبان ماه: صبح رفتیم به (برم شور) و (پل فسا) شکار، سیزده شکار زده شد، دو عدد خودم زدم باقی را سایرین. غروب هم آمدم منزل باغ ارم. شنبه بیست و هفتم آبان ماه: ساعت ده ملک منصورخان از طهران با طیاره وارد شد. اوضاع طهران به همان هرج و مرج اولیه باقی است. قوام السلطنه و سید ضیاء الدین با هم اصلاح کرده اند. بعد هم با آقای سید آیت الله کاشانی صلح کرده اند^{۸۱}. عجالتاً